

آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در دورهٔ ساسانی

نوشته: ناصر تکمیل همایون

مدخل
شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نظام آموزشی هر جامعه به گونه نهادی کارساز در مجموعهٔ فرهنگی، دگرگونی و رشد خود را در پیوند با ساخت کلی جامعه فراهم می آورد و در این ساخت، فعالیتهای دیگر نهادها، از آن میان حکومت و اقتصاد از یک سو معیارها و ارزشهای برین جامعه، دیانت و باورهای مذهبی از سوی دیگر، نقش تعیین کننده ای پیدا می کنند.

این نظام آموزشی در ایران باستان نیز، بسان همهٔ جامعه‌های کهن، ریشه در مدنیت نانویسای گذشته‌های دور داشته، که در پیوند با خانواده، ارزشها و دست‌آوردهای مدنی و اجتماعی جامعه را از نسلی به نسل دیگر انتقال داده است. بی تردید با تطورات و شکل‌گیریهای جدید جامعه و التقاطها و ادغامهای اجتماعی و فرهنگی، نهاد آموزش نیز دگرگونی و تکامل پیدا کرده و در دورهٔ هخامنشیان

نخستین شکوهمندی تاریخی خود را به دست آورده است.

پورش اسکندر به ایران و در هم‌ریزی نظامات جامعه، به تحقیق در امر آموزشی نیز اختلاقی را موجب شد و بی آنکه بتواند، آن را ریشه کن کند، در دوره بعد به گونه واکنشی سیاسی - فرهنگی، اشکانیان را در حراست آن کوشا تر ساخت تا اینکه ساسانیان تحولی عمیقتر و پردوامتر در آن به وجود آوردند.

در "باب یکم" این نوشتار به استمرار شکوفای تاریخی، تار سپدن به فرو ریختگی نظام سیاسی اشاره شده و در "باب دوم"، نهاد آموزش و پرورش، در بندهای هدف، نقش آموزش خانواده، آموزش دختران، آموزشگاه و آموزشگران، برنامه‌های آموزشی مورد بررسی قرار گرفته است. و در "باب سوم" به شناخت "اندرزنامه" ها و تبیین "اندرزنامه‌نویسی" به گونه یکی شیوه‌های آموزشی و اخلاقی این دوره پرداخته شده، و پس از تحلیل چند متن و ارائه نمونه‌هایی از: اندرز پوریونکیشان، اندرز آذربدمار سپندان، اندرز دانا و مینوخر، روایت پهلوی و اندرز کودکان، در "باب چهارم"، با تبیین اهمیت اجتماعی این نوع "اخلاق نگاری ایرانی" و نحوه ترجمه آن آثار درخشان مدنی در دوران اسلامی زیر عنوان "آداب الفرس" نه تنها نقش معنوی و فرهنگی آنها، روشنتر شده، بلکه در دوره‌های متأخر موارد اقتباسی و اثرپذیری اخلاق نویسان مسلمان هم معلوم گردیده است. در "باب پنجم" بازتاب آموزشی ایرانیان و ارزشهای اخلاقی آنان در شاهنامه فردوسی، به عنوان یک متن تاریخی - فرهنگی انتشار یافته در دوره‌های اسلامی، توسط یک مسلمان شیعی و ایرانی شناسایی شده و در "حاصل سخن"، چکیده نوشتار و برداشتهای کلیتر و نقد پاره‌ای رفتارهای آموزشی به نگارش در آمده است.

باب یکم

از استمرار شکوفا تا فروریختگی نظام

عصر ساسانیان که در تاریخ باستانی ایران، ممتاز گشته است، بی تردید دنباله مدنیّت شناخته زمان هخامنشیان و دوره کم شناخته اشکانیان است و به نظر می‌رسد که برای شناخت آن و پیدا کردن علت‌های وجودی سلسله مزبور تحلیل دوره پیشین ضروری است که البته در این نوشتار به چند اشاره بسنده می‌شود.

نظام حکومتی اشکانیان، به علت چند پارچگی "ملوک الطویف" از مرکزیت پرتوانی برخوردار نبود و همین امر اقوام آسیای مرکزی چون هیاطله (هیپتالیان، Hephthlites) هونها (Huns) و سکاها را جرات می‌داد که سرزمین ایرانیان را از سوی مشرق مورد حمله و آسیب قرار دهند و از سوی دیگر در درون جامعه به علت نفوذ دیانت مسیح و پراکندگی آن و جذب قشرهایی از مردم با نابسامانی عقیدتی دست به گریبان شود. شرایط موجود که بی تردید در بطن آن اصل استقلال و یگانگی ریشه داشت، زمینه‌ساز نهضت جدیدی گردید که بیانگر آن به اعتبار تاریخی و سیاسی، "سلسله ساسانی" به شمار می‌رود.

آرتور کریستن سن (A. Christensen) که پژوهشهای او هنوز هم از ارزش علمی برخوردار است، می‌نویسد:

"در واقع دولت ساسانی آخرین مرحله يك سلسله تحولات طولانی بود که در زمان اشکانیان در زیر قشری از تمدن یونانی سیر کرده و به این پایه رسیده بود. عناصر تمدن یونان قسمتی از تشکیلات ایران طرد شد و قسمتی مجذوب شد و یا تغییر شکل داد و هنگامی که اردشیر زمام امور حکومت را به دست گرفت، کشور ایران برای نخستین بار صورت وحدانی ملی یافت و بیش از پیش آثار مختصه این صورت در اجزاء حیات اجتماعی و معنوی ملت ظاهر شد"^۱

ناگفته نماند که چگونگی اوضاع در دوران اشکانیان هنوز هم از روشنی کامل برخوردار نیست، رویدادهای ایران در پنج قرن سلطنت این خاندان به دستور اردشیر از "سالنامه‌های رسمی کشور" حذف شد و زندگی سیاسی و فرهنگی مردم در این سده‌های طولانی فقط در چند سطر باقی ماند به گونه‌ای که فردوسی شرح احوال آنان را در هیچ نوشته‌ای از جمله "نامه خسروان" نیافته است.^۲

این رفتار کینه‌توزانه اردشیر نسبت به سلسله پیشین خود و تغییر سالشماری و به احتمال قوی انداختن بخشهایی از اوستای اشکانی که با حکومت وی ناسازگار بود، موجب گردید که ابهامهایی بیشتر بر این عصر سایه افکند و این رفتاری است که بسیاری از سلسله‌ها نیز انجام داده‌اند و تاریخ این سرزمین از جمله دوران خود را نیز مخدوش کرده‌اند. چگونه ممکن است ریشه‌های مسائل اخلاقی و حقوقی و اندرزنامه و اندیشه‌های بلند دینی و علمی ساسانیان را که گاه ریشه در دوران هخامنشی دارد، در عصر اشکانیان نابوده انگاشت، یا مدرسه‌ها و حوزه‌های علمی

آنان را، در عهدی که ساکنان این مرزوبوم در نبردهای پی‌گیر با رومیان بودند، و اندیشه‌های مهرگرایی (Mithraisme) ایرانی در سرتاسر اروپا پرتوافکنده بود، یکسره تعطیل شده تصور کرد. به همین اعتبار می‌توان این دوره را دوران حفظ موازیث کهن فرهنگی و آماده‌ساز عصر دیگری از تاریخ ایران به شمار آورد که باز به قول کریستن سن "دو چیز موجب امتیاز دولت ساسانی از دولت متقدم است، یکی تمرکز قوی و استوار، دیگر ایجاد دین رسمی". وی اضافه می‌کند که اگر عمل اول بازگشتی به زمان داریوش باشد، اما عمل دوم "حفاً از مبتکرات ساسانیان است که در نتیجه سیر تکاملی جامعه پدید آمده است"^{۳۳}.

به هر حال در سال ۲۲۶ م، با تصرف تیسفون (= مداین) و برانداختن سلطنت اشکانیان و نیل به چند پیروزی در نبرد با رومیان، حقانیت اجتماعی و پذیرش مردمی سلسله جدید حاصل شد. پیروزیهای بعدی (اسارت والرین Valerien در سال ۲۶۰ م توسط شاپور اول)، تسخیر کوشان و مرکزیت دادن به بلخ و باز کردن راه ترکستان و چین، از یکسو و نبردهای دیگر در غرب کشور (بین النهرین و ارمنستان) و کشته شدن ژولین (۶۳-۶۳۱ م Julien) امپراتور روم و ناتوانیهای رومیان و سرانجام تقسیم روم به شرقی و غربی (به سال ۳۹۵ م در زمان ثئودوز Theodose) از سوی دیگر موقعیت جهانی ایران را ممتاز کرد.

در دوران قباد (۴۸۸-۵۳۱ م) و انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م) که مقابله با نیروهای مهاجم در شرق و غرب کشور گسترش یافته و در داخل نیز نهاد سیاسی پیوند یافته با مذهب رسمی، با مشکلات و معضلات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و حتی دینی فراوان و روزافزون روبرو شده بود، کمابیش نوعی استمرار ترمیم گردید، اما از زمان خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م) سقوط به همان شیوه که نشانه‌های آن در دوره پایانی هخامنشیان و دیگر سلسله‌ها نیز، مشهود است، آغاز شد به طوری که پس از قتل وی هیچیک از دوازده پادشاهی که بر روی هم مدت پنج سال براریکه قدرت نشستند، توان سازماندهی جامعه‌ای را که در فروریختگی تمام قرار داشت، دارا نبودند. در نتیجه با آن همه پیشرفتهای علمی و فرهنگی که در سطوح عالی (= دانشگاه گندی شاپور، مدرسه‌های دیگر در درون کشور چون ریوشهر، ری، بلخ و مرو و فرغانه و تیسفون، یا در مرزهای رم چون آمد Amed، قنسرین Kennesrin، نصیبین Nasibis ادسا Edessa، اورفه Urfa, Orfa و جز اینها) چشمگیری تاریخی

داشت و نیز فراهم آمدن شرایط علم‌جویی و کارگیری ابتکارات صنعتی و هنری در زمینه‌های گوناگون سرانجام در سال ۶۴۲ م (۲۱ هجری)، با شکست در برابر مسلمانان در نهاوند (= فتح الفتوح)، آشکار شد که جامعه توان زیست بردوام خود را بر پایه همه ارزشها و معیارها و سازمان‌بندیهای اجتماعی گذشته را از دست داده است و بدین اعتبار سلسله‌ای که نزدیک سه قرن بر پارس (بخشی از ایران) و سرتاسر کشور (ایران زمین) فرمانروایی داشت به علت تفرقه و نفاق، ضعف و انحطاط، رشک و دشمنی، و تشتت اخلاقی و فساد، حرص و تن‌پروری و تجمل‌گرایی، دنیاپرستی و ستمگری، گروه‌گرایی و نژادپسندی، حتی طاعون غیر مترقبه، از پادر آمد^۴. دین از قالب محدودیتها و تشریفات ظاهری رها گردید "فره ایزدی" از موبدان و مغان ثروت اندوز و شاهان بیدادگر، دوری گزید و فصل جدید و درخشانی در تاریخ مردم این سرزمین گشوده شد و جامعه با حفظ هویت فرهنگی و تاریخی خود در اسلام حیات جاودانه پیدا کرد^۵.

باب دوم

نظام آموزش و پرورش

الف - هدف

بندیی است شرایط پیش آمده تاریخی نظام آموزش متعلق به خود را طلب می‌کند نظامی که بتواند به نیازها و خواسته‌های گوناگون جامعه پاسخ گوید. در آغاز این دوره احیای مذهب و پیوند استوار آن با نهادهای سیاسی و حکومتی به عنوان هدف، جامعه را بر آن می‌داشت تا با پرورش نیروهای انسانی در زمینه‌های مختلف، در تحقق آن کوشا باشد، در این امر توفیق حاصل شد، اما در زمانهای بعد، با توسعه نسبی مسیحیت خاصه فرقه نسطوری (Nestorianisme) و اندیشه‌های یونانی و رومی از یکسو و باورهای بودایی و پاره‌ای اثرات فرهنگی چینی از سوی دیگر، و پیدا شدن تفکرات التقاطی (= مانوی) و حرکات فرهنگی - سیاسی (= مزدکی)، در برابر قشریت مذهبی و تجملات و فزون طلبی‌ها و ستمهای حاکمیت،

وضع‌ی پیش آمد که مجموعه نظام و آموزش و پرورش به سختی توانست خود را نگاهدارد. این مسأله در دوره پایانی فرمانروایی ساسانیان آشفته‌تر و بی‌سامان‌تر گردید، به طوری که جنبه‌های تعلقات گروهی و اجتماعی از يك سو و توسعه فن و دانش در آن عهد به نسبت دوره‌های پیشین از سوی دیگر، موجب شد که تحول روز افزون گذشته مشهود نشود.^۶

با این همه در دروس مذهبی و تفسیرهای گوناگون بر اوستا و مباحثات کلامی، حرکت‌هایی صورت گرفت که هدف دار بود و تا آنجا که در توان موبدان بود، سعی در نگاهداری معنویت جامعه به عمل آوردند، عدم کارایی این تلاشها بیشتر در پیوند یافتن خواسته‌های مذهبی با اقدامات روزمره سیاسی و حکومتی بود که البته از حرمت دین می‌کاست.

سوادآموزی به علت‌های تاریخی و شرایط اقتصادی و اجتماعی، چون پیشرفتهای صنایع کاغذسازی، ایجاد و توسعه کتابخانه‌های متعدد و علاقه‌مندیهای مردمی و نیازهای دولتی و جز اینها گسترش خاصی یافت و تخصصها و حرفه‌های جدید آن روزگار نیز موجب آن شد که قشرهای فراوانی به سوی سوادآموزی جذب شوند به طوری که کریستن سن می‌نویسد:

“جماعت بسیاری از تجار شهر، لااقل قرائت و کتابت و حساب را می‌دانستند”^۷.

توده‌های مردم، تهی‌دستان شهری و روستائیان از نعمت داشتن سواد محروم بودند اما در همان زمان دانشهای یونانی و رومی، اندیشه‌های فلسفی غرب و هندوچین در میان اندیشمندان جامعه رواج داشته است و اگر افسانه‌ها و روایتها و دانشهای مردمی در میان آحاد جامعه سینه به سینه نقل می‌شد و هویت ایرانی را در آن روزگار شکل می‌داد، همزمان تفکرات و پژوهشهای علمی نیز در مدرسه‌های ایران، که مختص آموزش عالی بود، رواج و گسترش داشت.

ب - نقش آموزش خانواده

به دلایل بر شمرده اجتماعی، در دوره ساسانیان نیز به سان بسیاری از دورانهای تاریخی، خانواده نقش برجسته‌ای از لحاظ فرهنگی بر عهده داشت. این نهاد در پیوند با نهاد مذهب (که بخشی از آن از سلطه سیاسی به دور مانده بود)، نقش سازنده آموزشگری را بر عهده گرفت و نشانهایی از این امر را با پژوهش در

“کتابهای مقدس” و “اندرزنامه‌ها” (= پندنامه‌ها)ی باقی مانده از آن روزگار، می‌توان دریافت. بر پایه این برداشتها، بنیاد خانواده بر پاکی است، زیرا بنیاد جهان و بنیاد کشور بر پاکی است، انسانیت از دورترین روزگار تا پایان جهان بر پاکی است. چنانکه آمده است:

“فروهرهای پاکانی که در مملکت اند می‌ستائیم، فروهرهای پاکانی که بیرون از مملکت اند می‌ستائیم و فروهرهای مردان پاک را می‌ستائیم و فروهرهای زنان پاک را می‌ستائیم و همه فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستائیم از آن (فروهر) کیومرث تاسوشیانت پیروزگر” و در آن صورت:

“فروهر همه بچگان پاکی که از پارسایی به وجود آمدند می‌ستائیم”^۸. داشتن فرزند خوب از ثوابها (Kerfa) است و بی‌فرزند ماندن نفرین آسمانی به شمار می‌رود.^۹

در این دوره نیز پرورش کودک در زمان خردسالی، به عهده مادر بود و اگر این امر با مشکلی روبرو می‌شد، خواهر، عمه و زنان دیگر خانواده عهده‌دار تربیت کودک می‌شدند. کودک در خانواده خود اصول و آداب مذهبی، تقوی و درستکاری، کفایت نفس و بردباری را می‌آموخت و کوشش می‌کرد که رفتارهای اولیای خود را سرمشق قرار دهد. همچنین کودکان در خانواده خود سختیها و شداید زندگی را تحمل می‌کردند و می‌آموختند چگونه وارد جامعه بزرگتر و دشوارتر گردند.

ج - آموزش دختران

این امر در این دوره نیز چشمگیر است هر چند منابع قابل توجهی در دست نیست اما به نظر می‌رسد چون گذشته، این بخش از جامعه نیز از آموزش و سوادآموزی نسبی برخوردار بوده است، بی‌تردید آموزش خانه‌داری و پرورش کودکان از اساسیترین اموری است که در خانواده‌ها تعلیم داده شده است لکن نشانه‌هایی از آموزش عالی نزد زنان ایرانی هم دیده شده است.^{۱۰}

د - آموزشگاه و آموزشگران

در دوره ساسانیان نیز هنوز آتشکده‌ها به گونه آموزشگاه دارای وظایف فرهنگی بود اما در کنار یا در مکانهای مناسب، آموزشگاه‌ها نیز بنا نهاده شدند که

هر دو نوع آن در گذشته نیز سابقه داشته است. در آموزشگاه‌ها در بخش اول و آخر روز برنامه تحصیل و سوادآموزی انجام می‌شد و زمانهای بعد به ورزش و تعلیمات عملی دیگر اختصاص داشت یک سوم روز صرف سوادآموزی و آموزشهای نظری بود و دو سوم دیگر تعلق به برنامه‌های عملی داشت^{۱۱}.

آموزشگران در این دوره به طور رسمی مغان و موبدان بودند که بر علوم و فنون و آموزش مربوط به زمان تسلط داشتند و کسانی که آموزنده تعلیمات دینی بودند به آنان "مغان اندرز بد" نام می‌دادند و همه آنان مورد احترام قرار داشتند و "موبدان موبد" ریاست عالی آموزشگاه‌ها را بر عهده داشت^{۱۲}.

در این دوره به علت گسترش علم و اندیشه‌های جدید، دامنه آموزش در سطوح مختلف جامعه توسعه یافت و آموزشگران جدیدی نیز فزون بر مغان و هیربدان و اردپنه آموزش شدند. تعلیمات عملی و ورزش و شطرنج و جز اینها توسط این گروه آموخته می‌شد^{۱۳}.

آموزشگران که دارای وجدان آموزشی و تبحر و کاردانی بودند، طبق موازین و معیارهای مورد قبول، بایستی با دلسوزی و دقت نظر و وظیفه‌شناسی کامل، به کار پردازند و پس از آمادگی کامل از لحاظ علمی وارد آموزشگاه گردند. این امر در نوشتارهای مذهبی آن زمان نیز انعکاس یافته است: از آن میان:

"ای زردتشت مقدس، کسی را معلم روحانی بخوان که تمام شب مطالعه کند و از خردمندان درس بیاموزد تا از تشویش خاطر فارغ گردد"^{۱۴}.

هـ برنامه آموزشی

برنامه آموزشگاهها از لحاظ مواد آموزشی و تعلقات خانوادگی و اجتماعی چندگانه بود. پاره‌ای از درسها چون فراگیری قطعاتی از اوستا و آداب و رسوم مذهبی و ملی، خواندن و نوشتن و حساب، کمابیش همگانی بود و به نظر می‌رسد که روحانیان دیانت زرتشت به تدریس این مواد مبادرت می‌کردند. آموزش زبان پهلوی و خط که دارای تخصص بیشتری بود بر عهده مغان و هیربدان کاردان بود. این گروه به زبان و خط آرامی نیز وقوف داشتند و می‌توانستند شاگردان خود را با آگاهی بیشتری تعلیم دهند.

فرزندان نجیب‌زادگان و گروههای مرفه، علاوه بر آموزشهای مذکور در بالا،

به چوگان بازی و شطرنج بازی و شمشیربازی و سوارکاری و شکارگری و تیراندازی و کشتی‌گیری نیز مشغول می‌شدند معلمان و مربیان این درسها و ورزشها از ماهرترین و ورزیده‌ترین و پاکدامنترین افراد جامعه انتخاب می‌شدند و درسهای خود را با صداقت و صرف وقت فراوان تعلیم می‌دادند، در میان شاگردان آنان گاه دختران خانواده‌های برجسته نیز حضور داشته‌اند. البته پاره‌ای از ورزشهای بر شمرده در میدانهای شهر به طور همگانی نیز آموزش داده می‌شد و بی تردید سنتهای پهلوانی ایرانیان ریشه در این امر دارد.

از لحاظ اجتماعی آموزشهای موجود در آن روزگار را می‌توان به بخشهای زیر تقسیم کرد:

۱. آموزشهای گروه ویژه چون شاهزادگان و بزرگزادگان (ساتراپها، شهربانان مرزبانان و دبیران بزرگ و...) پس از درسهای اجباری و همگانی، عبارت بوده است از دانشهای سیاسی، جنگی، کشورداری و گهگاه زبانهای خارجی.
۲. آموزشهای گروه مذهبی، چون فرزندان مغان و هیربدان و موبدان، بیشتر تعلیمات دینی و اوستایی بوده است.
۳. آموزشهای فرزندان پیشه‌وران و صنعتگران و کشاورزان، همان دانشهای پدران آنان بوده است.
۴. آموزشهای فرزندان آموزگاران و بازرگانان و دبیران نیز در پیوند با مشاغل پدرانشان نظم یافته است^{۱۵}.

در مورد گروه اول به نقل از طبری آمده است:

"شاهزاده و رهرام (بهرام) که بعد به نام ورهرام پنجم به تخت نشست، در تحت هدایت مندر تعلیم می‌یافت روزی به مربی خود گفت: مرا استادان از خداوندان دانش و فرهنگ بیاور تا مرادانش و فرهنگ و تیر انداختن و سواری کردن و (سخن فقه) بیاموزند. مندر گفت: توهنوز کودکی و این‌ها را ندانی و تو کار کودکان کن تا بزرگ شوی آنگاه بیایم کسانی را که ترا اینها بیاموزند.

بهرام گفت: آری من به زادخردم اما خردم، خردبزرگان است. پس مندر استادان و دانایان و تیراندازان جلد و هرگونه دانشمندان و فرزندان روم و پارس گرد کرده بفرستاد^{۱۶}.

در مورد گروه‌های دیگر که قشر میانی جامعه را تشکیل می‌دادند، آموزش بدین شیوه بود که درباره یکی از ندیمان خسرو دوم، بیان شده است:

”در سن مقرر او را به مدرسه گذاشته‌اند و قسمت‌های مهم اوستا و زند را (مانند يك هیربد) در آنجا از برکرده، سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات و تاریخ و فن بیان . . . را آموخته، موسیقی و سرود و ستارشناسی را فرا گرفته، در شطرنج و سایر بازیها بحد کمال رسیده است“^{۱۷}.

آموختگان این مدارس، می‌توانستند در مدرسه‌های عالی (= دانشگاه‌ها) به تعلم و اخذ تخصص و کاردانی بپردازند که چگونگی آن نوشتار دیگری را می‌طلبد^{۱۸}.

باب سوم

تحلیل اندرزنامه‌ها

از دوره ساسانیان آثار و نوشتارهایی به زبان پهلوی (= ایرانی میانه) به یادگار مانده است که بسیاری از آنها در دوره صدر اسلام توسط ابن مقفع و دیگران به زبان عربی ترجمه شده و نشانه‌های زیادی از آنها در نوشتارهای فارسی کهن نیز دیده می‌شود و پاره‌ای از آنها در دوره معاصر به زبان فارسی در آمده است و تردید وجود ندارد که بخش قابل توجهی نیز از میان رفته و هیچکس بر احوال آنها آگاه نباشد. زبان پهلوی که تا قرن سوم و شاید چهارم هجری در ایران یا منطقه‌هایی از کشور، به کار می‌رفت به مرور فراموش شد و فقط ایرانیان انگشت شماری باقی ماندند که تا قرن‌های بعد به این زبان آشنایی داشتند. به عنوان نمونه یکی از نوشتارهای پهلوی که در همان سده‌های نخستین اسلامی تدوین شده است کتاب مشهور دینکرد است که در قرن نهم میلادی در زمان مأمون عباسی توسط آذر فرن بگ (Atur Farnbag) مدون گردید و ”درباره قواعد و اصول و آداب و رسوم و روایات و تاریخ و ادبیات کیش مزدآپوستی است“^{۱۹}. پاره‌ای از محققان و پهلوی شناسان کهن که به مجموعه ادبیات پهلوی اعم از دینی و غیردینی آشنایی دارند^{۲۰}، نوع دیگری به این فرهنگ دل‌پسند توجه کرده‌اند که زیر عنوان ”اندرزنامه“ یا ”پندنامه“، با داشتن محتوای

ریشه‌دار اخلاقی، از آغاز دوره اسلامی شناخته شده بود و در آثار ادیبان و مورخان و اخلاقی نویسان مسلمان انعکاس یافته یا چنانکه یاد شد، به طور مستقل به صورت رساله‌هایی از پهلوی به عربی و فارسی درآمده و همه گاه برای باروری معنوی جامعه، کارایی لازم را نشان داده بود و در باب دیگر به چگونگی این امر اشاره خواهد شد^{۲۱}.

تعداد این اندرزنامه‌ها کم نیست، این نوشتارها در سنگ‌ها و صخره‌ها، حتی تاج انوشیروان نیز ثبت گردیده و حاوی مباحث اخلاقی و اجتماعی بوده که در لابلای آنها مطالب پرورشی و آموزشی نیز دیده می‌شود^{۲۲} این ندیم در فهرست خود از چهل و چهار کتاب نام می‌برد که ترجمه یا اقتباس از آثار پهلوی دوره ساسانی است و معروفترین آنها عبارتند از ”زادان فرخ“، ”مهر آذر جشنس“، ”اندرز خسرو“، ”عهد کسری“، ”عهد اردشیر“، ”پندنامه بزرگمهر“، ”جاودان خود“ و جز اینها^{۲۳}.

متنهای دیگری نیز به زبان پهلوی باقی مانده است که در زمانهای متأخر به چاپ رسیده و ترجمه‌هایی نیز از آنها به زبانهای اروپایی انجام یافته و در سالهای اخیر پاره‌ای از آنها به فارسی هم درآمده است^{۲۴}.

در این نوشتار منظور اصلی، نقل نمونه‌هایی است که نشان دهنده عنایت ایرانیان در آن روزگار به امر پرورش کودکان و نوجوانان است که به عنوان معیارهای ارزشی حاکم بر نهادهای آموزشی و اخلاقی قرن‌ها مورد توجه قرار گرفته است:

۱- گزیده چند اندرزنامه

الف - اندرز پوریوتکیشان (Poryotkesān)

”هر مردم که به داد پانزده ساله رسد، پس او را این چند بیاید دانستن که: کیم؟ و خویش کیم؟ و از کجا آمدم؟ و باز بکجا شوم؟ و از کدام پیوند و تخمه‌ام و چه‌ام و خویشکاری (= وظیفه) گیتی (است)، و چه مزد مینو؟ از مینو آمدم یا بگیتی بودم؟ خویش هرزدم یا اهرمن؟ خویش یزدانم یا دیوان؟ خویش بهانم یا بدان؟ مردمم یا دیو؟ راه چند و دینم کدام؟ و چیم سود و چیم زیان؟ و کیم دوست و کیم دشمن؟ بن آغاز يك یا دو؟ از که نیکی و از که بدی؟ از که روشنی و از که تاریکی؟ از که خوشبختی و از که

گندی؟ از که داد و از که بیداد؟ از که بخشایش و از که ناآمزشی؟“.

”از مینو آمدم، نه بگیتی بودم، آفریده هستم نه بوده، خویش هورمزد نه اهریمن، خویش یزدانم نه دیوان، خویش بهانم نه بدان، مردم نه دیو، آفریده هورمزد نه اهریمن، و پیوند و تخمه‌ام از گیومرث (است)، مادرم اسپندار مذو پدرم هورمزد (است) و مرا مردمی از مهری (و) مهربانی (است) که نخستین پیوند و تخمه گیومرث بودند“.

”پدر و مادر، فرزند خویش را، باید این چند کار و کرفه پیش از پانزده سال بیاموختن و چویش این چند بیاموزند، هرکار و کرفه که فرزند کند پدر و مادر را بود و چویش نیاموزند، (هر) گناه که فرزند به نابخردی کند، همه پدر و مادر را بود“.

”به گیتی نخست به دین خستوبودن و (دستورهای آن را) کار بستن و ستودن و ازش (رو) گردان نبودن، گروش، از روی منش، (= عقیده) به بهدین مزدیسنان داشتن سودا ز زیان و گناه از کرفه، بهی از بدی و روشنی از تاریکی و مزدیستی از دیویستی بگزیدن“.

”به فرهنگ خواستاری کوشا باشید چه فرهنگ تخم دانش و برش خرد و خرد راهبر دو جهان است“.

” (وهم) درباره آن گفته شده است که فرهنگ اندر فراخی پیرایه و اندر سختی پناه و اندر پریشانی دستگیر و اندر تنگی پیشه (است)“.

”خوب کرداری و نیکوکاری کردن از کوشش زاید و (هم) ازدهش (و) دهش از خواستن، خواستن از هوش، هوش از دانش مینوی (= معنوی) و دانش آن دست افزاری است که هست و بود و خواهد بود“.

”سه يك روز و سه يك شب (يك سوم شبانروز) به هیربدستان (آموزشگاه) شدن و خرد پارسایان فراگرفتن و سه يك روز و سه يك شب

کار و آبادانی کردن و سه يك روز و سه يك شب خوردن و آرامش و آسایش کردن^{۲۵}.

ب - اندرز آفریدمارسپندان

”زن و فرزند و بنده خویشتن را جدا از فرهنگ به مهلکت تیمار ورنج گران بر نرسد و پشیمان نشوی“

”خرداد روز کودک به دبیرستان کن تا دبیر و فرزانه بود“

”تیر روز کودک به تیراندازی و نبرد و سواری آموختن فرست“

”اگر (ت) پسر بود به برنایی به دبیرستان ده چه چشم روشن (از) دبیری است“

”به فرهنگ خواستاری کوشا باشید، چه فرهنگ اندر فراخی پیرایه و اندر سختی پناه و اندر پریشانی دستگیر و اندر تنگی پیشه (است) چون بدانستید، کار بندید، چه بیش دانستن و کم بکار بستن گناه بیشتری (دارد)، خرد (مرد) بسیار دان، چون با نیکی همراه نباشد، ویرا بیدینی و خرد بیدادگری گردد“^{۲۶}.

ج - اندرز دانا و مینو خرد

”دانا از مینو خرد پرسید که:

کدام کسان را باید بنظر [نیکو] نگریست و نگاهداشت؟

مینو خرد پاسخ کرد که:

کودک و زن و گوسپندان و آتش بهرام را محافظت کردن و وه (= نیکو) نگریستن و نگاهداشتن باید“^{۲۷}

د - روایت پهلوی

۱- ”این که چون کودک هفت ساله بمیرد باید که یشتی سروش از

بهر روی بیاید کردن و درون شب چهارم یشتن.

- ۲- چه در دین گوید که روان کودکان بروان پدر و مادر رود اگر پدر بهشتی باشد با وی به بهشت شود اگر دوزخی باشد بدوزخ رسد، اگر مادر بهشتی باشد با وی به بهشت رسد و اگر دوزخی بود با وی بدوزخ رسد.
- ۳- پس هرگاه که یشت سرورش بگردند روان کودک از روان پدر و مادر جدا شود و به بهشت شود و در پیش یزدان پدر و مادر را شفاعت خواهد باشد بدان جهان^{۲۸۴}

همچنین آمده است:

- ۱- "اینکه بر همه کس فریضه است کودک به دبیرستان فرستادن و چیزی آموختن
- ۲- چه هر کار و کوفه که فرزند کند همچنان باشد که پدر و مادر بدست خویش کرده بود.
- ۳- پس جهد باید کردن تا چیزی نیکو بیاموزندشان از کوفه و گناه آگاه کنند چه از بهر روان خویشتن میکنند تا ایشان بر کوفه کردن دلیر باشند.
- ۴- چه اگر نیاموخته باشند پس کار و کوفه کمتر کنند بروان پدر و مادر کمتر رسد.
- ۵- و نیز آن باشد که اگر فرزند را به دبیرستان ندهند و چیزی نیاموزند بر گناه کردن دلیر باشند آن گناه بگردن پدر و مادر باشد.
- ۶- پس حق فرزند را آنگاه گذارده باشند که ایشان را چیزی بیاموزند خاصه از دین شایسته و ناشایسته چه سرمایه اینست اگر نه کار این جهان بر نیک و بد بسر می آید^{۲۸۴}.

۲- اندرز کودکان

علاوه بر اندرزنامه های عمومی، چند متن اندرزنامه دیگری هم وجود داشته است که مختص کودکان بوده و در مسیر حوادث بسیاری از آنها ندید شده اند، یکی از آنها خوشبختانه باقی مانده و دارای مطالب ارزنده ای است. که اینک نکاتی از آن نقل می گردد:

"خویشکاری (= تکلیف و وظیفه) پسرگان را بدین شرح، بزرگ دبیرستان (= مدرسه) (دستور) داده است:

هر روز در شب فردا (= شبگیر روز آینده)، پیش چو خورشید بر آید، از بستر برخیزید. پس خویشتن دست و روی را به دستشویی یا به آب بشویید. پگاه (= در وقت خود)، بنابر قاعده، به دبیرستان روید. در جای (= بی درنگ)، بر سر خویشکاری دست خویش (= تکلیف در دست انجام دادن)، بیایید.

در دبیرستان چشم و گوش و دل و زبان را چنان به فرهنگ (آموختن متوجه) دارید که چون شما را از دبیرستان مرخص کنند، در راه هوشیارانه، (بر طریق) فرهنگ (آموختگان) رفتار کنید. مردم آشنای نیک، که شما را به پذیره همی آید، هر کس آمده باشد، او را نماز (به) آیین برید. کار را نیز (چون) به خانه آمده باشید هوشیارانه و بنابر اندرز کنید. به هیچ روی پدر و مادر را میازارید. خواهر و برادر و بنده و پرستار و ستور را نزنید، بلکه (آنان را) خوب و (به) آیین، (گرامی) دارید. ناسازگار مباشید، بلکه خوب و سازگار باشید.

چون شما را نان خوردن فرمایند، بینی پاک کنید و دست بشویید. نان به پیش نهدید. بنشینید، "ایتا آت یزه میده" بخوانید "اشم وهو" را سه (بار) بخوانید و نان بخورید. همچون که نان خورده باشید، ... (با) آواز آهسته، جایگاه را مرتب کنید، آب بر دست ریزید و هم سر به پیش (بر سفره) نهدید (واسپرغم) ابر را بر سر نهدید می راء، آن (اندازه که) بیایید (به شما بدهند)، بخورید، و آن را که نیابید، نخورید، پس اگر شما را (به هنگام طعام خوردن) سخنی باشد، سه (بار) "اشم وهو" (دو (بار) "یتا هو و تریو" بگویید، اسپرغم را (از اسپرغمدان برگیرید و) با آواز آهسته (سخن گوید). چون مسواک را به جای خویشکاری خود برید، (پس) بنابر اندرز نشینید.

خویش بخشید (و) به تندرستی برخیزید. دبیرستان را همی به آرزو بیاید. یکی دروه و اندرز نیک همی کنم به شما کودکان که چون از هیر بدستان بروید، هر راه راست (به سوی خانه) روید، و سنگ و مرغ و ستور را پس، نزنید (و) میازارید مردم نیک آشنا که تورا به پذیره آید، چونان سروران، درودگویی کنید و با خوشبختی نماز برید. چون به خانه روید، پیش پدر و مادر دست بر سینه به فرمانبرداری بایستید هر کار که تورا فرمایند، با هوشیاری بنابر اندرز انجام دهید. تا

فرمان نیابید، منشینید.

پس تا نان خوردن فرمایند، بینی را پاك كنید، دست بشوید، نان به پیش نهید. "ایتا آت" يك (بار، و) سه (بار) "اشم و هو" بخوانید نان خورید. چون نان خورده باشید، دندان را پاك كنید، چهار (بار) "اشم و هو" (و) دو (بار)، "یتا اهو و ثریو" بخوانید. مسواك را به جایی که خویشکاری خود باشد، ببرید. خوش بخشید، به تندرستی برخیزید.

پس، روز دیگر، فردا پیش چو خورشید برآید، دست (و) روی را سه بار، به دستشویی، هفت بار با آب، بنا بر قاعده، خوب بشوید. آیین (نماز) اشهین گاه را پگاه برگزار کنید.

(چون) از استاد زخم (= كتك) (و) خواری (باشد)، همانا بر او یادافرا، گران نخواهد رسید. زیرا که در (آن) روز (که دیگر) به دبیرستان نروید، پشیمان شوید اگر او (شما را) تنبیه نکرده باشد: تا که سن (شما) به بیست سال رسد، (و چون به) پیش دانایان و هیربدان و دستوران برسید، و از شما سخن به دانایی پرسند، (هرگاه) شما پاسخ کردن ندانید، (پس) مردم به شما نگرند (و) شما بر زمین^{۲۹}.

باب چهارم

ارزشهای اخلاق ایرانی در تمدن اسلامی

پذیرش اسلام از سوی ایرانیان به رغم پاره‌ای از نوشتارهای تبلیغی خاورشناسان و غرض ورزان که دارای هدفهای سیاسی و نفاق انگیز هستند، همه‌گاه از روی اجبار و فشارهای بی حد و حصر نبود، و نشانه‌های تاریخی از تمایلات قلبی به دیانت جدید و روی گردانی از نظام حکومتی گذشته نیز می‌تواند از انگیزه‌های اسلام باوری مردم این سرزمین به شمار آید. اما تعصبات و نژادگرایی‌های بنی‌امیه و برتری دادن عنصر عرب بر غیر عرب و تحقیرات و ستمگریهایی که بر ایرانیان وارد می‌شد و به تحقیق از آموزشهای راستین اسلامی به دور بود، شرایطی را از لحاظ اجتماعی و فرهنگی به وجود آورد که مردم ایران در آن زمان تاریخی که برخوردهای

سیاسی و عقیدتی و آرمانی و قومی و جغرافیایی به حد اعلا رسیده بود، خواستار هویت جدیدی برای خود شوند و در مجموعه اسلامی برای دستیابی به استقلال و خود بودن ملی تلاش بیشتری نشان دهند. این امر که علاوه بر کوششهای سیاسی در ایجاد گوناگون و خیزشهای نظامی در منطقه‌های مختلف، نوعی فعالیت فرهنگی را نیز در بر گرفت که مآلاً به چندگانگیهای مذهبی و برداشتهای متنوع مابعدالطبیعی هم دامن زد و علاوه بر جدالهای عقیدتی و التقاط‌های مذهبی، جنبشی را به نام "شعوبیه" بنیان نهاد که بحث و تبیین آن در حد این نوشتار نیست^{۳۰}.

زبان مردم ایران پیش از اسلام، یعنی پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی (= پهلوی پارسی)، با مسلمان شدن جامعه، یکباره از میان نرفت. ایرانیان چند قرن به گونه کتابت و محاوره این زبان را به کار بردند. بسیاری از تفسیرهای مذهبی بر اوستا در سه قرن اول هجری توسط زرتشتیان ایران اسلامی تألیف شد، حتی کتیبه‌هایی از قرن پنجم هجری باقی مانده است که علاوه بر خط کوفی عربی، خط پهلوی نیز دارا است.

اما با شیوع خط عربی در جهان اسلام، اندك اندك ایرانیان پاره‌ای از کتابهای پهلوی را به زبان عربی و فارسی جدید در آوردند و این امر تا قرن هفتم هجری، یعنی هم زمان با یورش مغولان ادامه یافت.

متنهای شناخته شده‌ای چون خداینامک و آیین نامک و گاهنامک و تاجنامک و کارنامک، همچنین کتب داستانی و بسیاری رساله‌های پزشکی و ورزشی و تاریخی و سیر و عهد و وصایا و خطابات و مکاتبات و توقیعات و جز اینها فراوان است که توسط ناقلان و مترجمان زبردست به زبانهای عربی و فارسی جدید در آمده‌اند که نام و نشانهایشان در بسیاری از منابع معتبر از جمله الفهرست دیده می‌شود این پدیدار فرهنگی بی هیچ تردید در ادب اسلامی و معنویت ایران اسلامی اثرات فراوانی باقی گذاشته است^{۳۱}.

یکی از بخشهای عمده از ادبیات پهلوی که به زبانهای عربی و فارسی در آمد و به نام "آداب الفرس" در فرهنگ اسلامی مشهور گردید، رساله‌هایی در باب ادب و اخلاق و محاسن اخلاق و مواعظ و حکم است که بیشتر زیر عنوان "اندرنامه" یا "پندنامه" از آنها نام برده شد. استاد محمدی به درستی بیان می‌دارد "کلمه ادب (و جمع آن آداب) هر چند در زبان عربی معاصر به جای کلمه Literature فرنگی به کار

می رود و ما آن را در فارسی امروز "ادبیات" می گوئیم، ولی در دوره‌ای که ما از آن گفتگویی کنیم یعنی در قرنهای نخستین اسلامی ادب به این معنی به کار نمی رفته، بلکه به گفته‌ها و نوشته‌هایی اطلاق می شده است که متضمن مطالبی در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی بوده و هدف آنها هم چنانکه گفتیم تصفیه روح و تزکیه نفس و حسن رفتار و گفتار و آگاهی از آیین سخن گوئی و مردم داری و به خصوص معاشرت با بزرگان و پادشاهان و معرفت به فرهنگ و هنر ایشان بوده است. اینها همه همان معانی است که از کتب اخلاقی ایران استنباط می شده و تا حدی نزدیک به همین معنی است که ما امروز از کلمه ادب می فهمیم نه از کلمه ادبیات، و اینکه گفتیم مصداق این کلمه در قرنهای نخستین اسلامی بیشتر همان کتابهایی بودند که از زبان فارسی ساسانی ترجمه می شدند، بدین جهت است که آنچه را ابن مقفع در این زمینه‌ها از ادبیات ساسانی به عربی ترجمه کرد نه تنها به عنوان "آداب" خوانده شد بلکه این کلمه برای آن کتابها به صورت اسم خاص در آمد و آن نوشته‌ها را با عنوان "آداب ابن مقفع" خواندند، زیرا مطالب این کتابها را نمونه کامل آن چیزی می دانستند که از کلمه ادب و آداب می فهمیدند و قبل از ابن مقفع و کتابهای او در زبان عربی کتاب یا نوشته‌ای به نام یا عنوان "ادب" و "آداب" شناخته نیست.

کلمه "ادب" و "آداب" در این دوره‌هایی که ما از آن گفتگویی کنیم اگر هم به طور حصر درباره آثار اخلاقی ایران استعمال نمی شده ولی نوعی پیوستگی با آثار ایرانی داشته است به طوری که "آداب الفرس" از تعبیرهای مانوس و متداول این دوره‌ها است، و علاوه بر کتب این مقفع از بین سایر نوشته‌های دوره ساسانی آثاری که با عنوان ادب به زبان عربی ترجمه شده کم نیست چنانکه ترجمه "پندنامه بزرگمهر" هم در عربی به نام "آداب بزرگمهر" معروف گردید^{۳۲۴}. قدیمترین اندرزنامه‌های مزبور که غالباً توسط موبدان زردتشتی گردآوری شده دارای تاریخ نگارش سال ۶۹۱ هجری است که هم اکنون در کتابخانه کپنهاگ نگهداری می شود، و رساله‌های دیگر همان‌هایی است که در این نوشتار از آنها یاد شد و به احتمال زیاد یکی از مستندترین ترجمه‌ها جاویدان غرور که توسط حسن بن سهل و احمد بن محمد مسکویه به عربی درآمد و در قرن یازدهم هجری به قلم شیوای تقی الدین محمد ارجانی شوشتری به زبان فارسی جدید برگردانده شد^{۳۲۵}.

در بازگرداندن آثار اخلاقی و تربیتی ایرانیان به زبان عربی و علاقه‌مندی

خلفای عباسی و پاره‌ای از امیران و حاکمان ایرانی یا حکمرانان عربی در سرزمینهای ایرانی نشین نشانهای زیادی در تاریخهای آن روزگار از جمله آثار الباقیه ابوریحان موجود است و به عنوان نمونه به یکی از آنها همراه با اظهار نظر استاد محمدی، اشاره می شود:

"از گفته هارون الرشید خطاب به علی بن حمزه کسایی آموزگار فرزندان او امین و مامون، این عبارت نقل شده: "ای علی بن حمزه ما تو را در مرتبتی قرار دادیم که همت خودت تو را بدانجا نمی رساند. بنابراین از بین اشعار آنچه را عفت کلام در آنها بیشتر است، و از میان احادیث آنچه را که بیشتر محاسبین اخلاقی را در خود جمع دارد برای ما روایت کن، و با ما از آداب ایرانیان و هندیان بازگویی" علی بن حمزه کسایی یکی از ایرانیان دانشمند بود که در لغت و نحو و صرف عربی سرآمد روزگار خود بود و همو بود که پیشوای پیروان مکتب معروف کوفه را در نحو داشت. و وقتی هم که معلم الواثق بالله از خلیفه پرسید که به او چه پیاموزد خلیفه گفت: "به او کلام خداوند را بیاموز و او را وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلیده و دمنه را از بر کند". عهد اردشیر که در اینجا پس از کلام خدا آموختن آن به ولی عهد توصیه شده یکی از همین کتب ادب و حکمت ایرانی است که به عربی ترجمه شده بود، کلیده و دمنه هم یکی دیگر از همین کتب است که از فارسی ساسانی ترجمه شده بود و هر چند اصلاً چنانکه معروف است از هند به ایران آورده شده ولی پس از ترجمه آن به فارسی با حکمت و ادب ایران آمیخته شده بود^{۳۴۴}.

درباره کیفیت "اندرزنامه‌ها" استاد معظم جناب آقای دکتر غلام حسین صدیقی نوشته‌اند:

"اندرزنامه‌ها اغلب نماینده مذهب فلسفی یا دینی خاص نیستند و از قید یک طریقه منظم اخلاقی آزادند، آنچه در آنها محسوس است نتیجه ترکیب تعلیمات سودمند و عالی مذاهب اخلاقی و دینها یا ثمره تجربه عامه است. بهمین ملاحظه در این اندرزها، تعصب عقیدتی و خامی و سخت گیری و کافر شماری دیگران دیده نمی شود، جناب بلند نظری و تساهل و تسامح ملحوظ گشته و حتی احیاناً به این امر سفارش شده است^{۳۵۴}. در چگونگی سبک نگارش اندرزنامه‌ها بیان شده است:

"از خصوصیات این نوع ادبی، رعایت ایجاز و اختصار در سوال و جواب و خالی بودن آنها از خشو و زواید است^{۳۶۴}. زیرا "یکی از صورتهای اندرزنامه‌ها

صورت پرسش و پاسخ است بدین نحو که شاگردی از معلم یا شاهی از وزیر، سوال می‌کند و مخاطب جواب می‌گوید و موعظه و نصیحت باین وضع انجام می‌گیرد^{۳۷}.

استاد صدیقی ویژگیهای اخلاقی و موعظه‌گرایی ظفرنامه را که عامل نیکبختی انسان است، بر شمرده‌اند که کمابیش اندرزنامه‌های دیگر نیز بهمین نهج است. آن صفات عبارتند از:

تندرستی، توانگری، ایمنی، دانش آموزی، دانایی، بردباری، دینداری، پرهیزگاری، بی‌طمعی، پرهیز از بدی، شرم‌داری، دلیری، آهستگی، دوری از کاهلی، نیکنامی^{۳۸} (در حق خانواده):

”فرمانبرداری از پدر و مادر، گرویدن زن بشوهر، گرویدن بنده به خداوند، نیکو داشت خویش و زن و فرزند، خواسته از بهرگزار و حق خویشان و نزدیکان و مادر و پدر“ نیز صفات دیگری چون:

”راستی، عدل، سخاوت، دوری از بخل، دوستداری، نیکی کردن، پرهیز از دروغ، خودداری از عجب، سپاسداری، تواضع، استعجال در خیرات، دور شدن از تهمت، کم‌آزاری، بجا آوردن ادب، مشورت، خودداری از ستودن ستمکاران، امانت‌داری“، و جز اینها^{۳۸}.

تحقیق درباره اندرزنامه‌ها و ریشه‌یابی تاریخی آنها و اثراتی که در تمدن اسلامی از خود باقی گذاشته‌اند و صبغه‌هایی که متون عربی و فارسی از اسلام پذیرفته‌اند، می‌تواند موضوع مستقلی برای پژوهش باشد^{۳۹}.

باب پنجم

بازتاب آموزش گذشته در شاهنامه

پیش از فردوسی و پس از وی بسیاری از شاعران و گویندگان پارسی، در اشعار خود از بند و اندرز سخن به میان آورده‌اند. ابوشکور بلخی، شهید بلخی، دقیقی طوسی، کسائی مروزی، رودکی سمرقندی از برجستگان پیش از فردوسی،

سعدی، نظامی و جامی، از ستارگان ادب ایرانی که پس از فردوسی زیسته‌اند، هر یک به گونه‌ای در این امر طبع آزمایی کرده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که نصایح این بزرگان و همانند آنان در نثرنویسی، فقط برخاسته از نیتهای خیرشان نبوده، آنان گاه به منابع ادب و اخلاق ایران باستان دست یافته‌اند و گاه سخنان پیران قوم را که شامل پندهای گرانبها بوده و سینه به سینه نقل گشته است، با دقت هرچه تمام‌تر شنیده و به شعر کشیده‌اند^{۴۰}.

فردوسی که تاریخ گذشته ایران را به نظم در آورده، در میان داستانهای خود از رسوم و آداب و سنتهای مردمی نیز گفتگو کرده است، بی‌تردید علاوه بر اقوال و سخنان شفاهی به منابع و مأخذی دست یافته و به گونه تحسین‌انگیزی از آنها سودجسته است چنانکه خود نیز به این امر و مدد ”مهربان سرای“ خود اشارت دارد و در مقاله‌ای استاد ماهیار نوایی به این امر پرداخته است^{۴۱}.

امر آموزش و پرورش در اشعار فردوسی یکی از بخشهای پرارزش شاهنامه است و به نظر می‌رسد این شاعر بلند پایه ایرانی، به اعتبار داشتن گرایشهای فرهنگی به ایران زمین و باورهای شیعی (= رافضی) و احساس تعهد در دفاع از هویت ایرانی در برابر نژادگراییهای خلفا و حاکمان وابسته یا همدست آنان به این امر توجه بیشتری کرده باشد و به گونه‌ای هرچند نه بسیار دقیق و منظم، چهره آموزشی روزگار باستان را ترسیم کرده است^{۴۲}.

شاهنامه فردوسی، برخلاف تبلیغات کاربردستان نظام سلطنتی، کتابی است اخلاقی و فرهنگی و در بسیاری از داستانها، دارای پایه و مایه اندیشه‌های ضد ستم و ستمگری، که سرانجام جوینده را به دادگری و عدالت و دانش پژوهشی و خداجویی فرامی‌خواند و از این روبازشناسی آن، در این دوره، به دور از سلطه‌های سیاسی و داوریهی از پیش ساخته، لازم به نظر می‌رسید. بحث از واژه‌های مشتق از آموختن و واژه‌های فرهختن، فرهنگ، فرهنگجویی، فرهنگ‌وش و آموزشی، پروردگی و پرورش، دانایی و دانش، خرد و خردمندی، هوش و هوشیاری، مجال زیادی را خواهان است. هدف این نوشتار، نشان دادن این امر است که در جامعه اسلامی ایران که فردوسی از باورمندان استوار دیانت است و از آموزشهای قرآنی برخوردار داشته، چه سان، از اندیشه‌های کهن یاد می‌کند.

الفب - پایگاه فرهنگ آموزش (= هدفب) :

واژه فرهنگ در اشعار فردوسی، به مفهوم آموختن، فراگرفتن، آموزش عالی، دانش اندوزی، دانش و آموخته، عقل و خرد، عاقلی و خردمندی، هوش و هوشمندی، پختگی و نظم و واژه فرهنگی (= جمع فرهنگیان) به مفهوم آموزگار و دانشمند و واژه فرهنگجو (= جمع فرهنگجویان) به مفهوم جوینده فرهنگ و دارنده فرهنگ، و واژه فرهنگ وش (= فرهنگ فش) به مفهوم دانا و حکیم به کار رفته است.

فردوسی این مفاهیم را در ارتباط با "گوهر" و "هنر" و "خرد" قرار داده و چنین می گوید:

هنر باید و گوهر نامدار خرد یار و فرهنگش آموزگار

گوهر (= گهر) به معنای سرشت و مجموعه استعدادهای موروثی انسان [= فطرت] با هنر که حرکتی در مسیر خلاقیت و ارجمندی ذاتی است، می تواند ماهیت خود را بروز دهد چه :

گهر بی هنر ناپسند است و خوار بدین داستان زد یکی هوشیار

این توانمندی مبتنی بر حرکت درون زا، با خرد که "زنده جاودان" و "خلعت ایزدی" و "مایه زندگانی" است پیوند آفرینشی دارد :

خرد مرده را خلعت ایزدی است سزاوار خلعت نگه کن که کیست^{۴۳}
خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس خرد مایه زندگانی شناس
دلی کز خرد گردد آراسته چو گنجی بود پر زرو خواسته

جوینده ای که گوهر ذاتی خود را با برخورداری از هنر در مسیر سازندگی قرار دهد و رهبری خرد را پذیرا شود، میل به دانش در او ایجاد می شود :

چنان دان که هر کس که دارد خرد به دانش روان را همی پرورد
خرد همچو آب است و دانش، زمین بدان کاین جدا و آن جدا نیست زمین

برای رسیدن به دانش، حرکت دیگری لازم است که فردوسی چنین تعریف می کند :

ولیکن از آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان یکیست^{۴۴}
میاسای ز آموختن یک زمان ز دانش میفکن دل اندر گمان

زمانی که کوشش ها و جنبشهای برشمرده، تحقق یافت، "فرهنگ" فراهم می گردد :

چو این چار گوهر به جای آوری به مردم جهان زیر پای آوری

ب - آموزش و اهمیت آن :

آموختن نزد فردوسی از ارزش زیادی برخوردار است و در چند جا نسبت به این امر از زبان گذشتگان سخن به میان آورده است :

از زبان ارده شیر گوید :

دگر آنکه دانش مگیرید خوار اگر زیر دستید اگر شهریار
سدیگر بدانی که هرگز سخن نگردد بر مرد دانا کهن

در عین حال جای دیگر آورد :

سخن بشنوی بهترین یادگیر نگر تا کدام آیدت دلپذیر^{۴۵}

از زبان هرمز پسر شاپور گوید :

دلت دار زنده به فرهنگ و هوش به بد در جهان تا توانی مکوش

از زبان بهرام گودرز در اندرزنامه اش خطاب به کارداران کشوری :

به دانش روان را توانا کنید خرد را بدین بر سر افسر کنید

در پندی از بزرگمهر خطاب به انوشیروان آورد :

بدانگه شود تاج خسرو بلند که دانا بود نزد او ارجمند

ج - پرورش فرزندان

بر پایه اندرزنامه‌های کهن که از آموزشهای برخاسته از فرهنگ اسلامی، برخوردار یافته، حکیم بلند مرتبه ایران، پرورش کودکان را از نخستین روزهای تولد مورد توجه قرار داده، و چنین برآورد می‌شود:

زدانش چه جان ترا مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
به آموختن چند فروتن شوی
سخن را ز دانشگان بشنوی
فزودن به فرزند بر مهر خویش
چه در آب دیدن بود چهر خویش
ز فرهنگ و از دانش آموختن
سزد گردش باید افروختن

از زبان بزرگمهر:

سپردن به فرهنگ فرزند خرد
که گیتی به نادان نباید سپرد

از زبان انوشیروان در پندهایی به هرمز:

به دانش گرای و بدو شو بلند
چو خواهی که از بد نیایی گزند
به هر کار کوشا بیاید شدن
به دانش نیوشا بیاید شدن

د - دین و آموزش ارزشها

ارزشهای برین نزد فردوسی از دیانت سرچشمه می‌گیرد. این مسأله که در اندیشه‌های اسلامی فردوسی ریشه دارد، با سنتهای فرهنگی ایرانیان در گذشته، نه تنها بیگانه نیست، بلکه پندنامه‌های باستانی نیز از آن سخن به میان آورده‌اند:

زمانی که فرانک فرزند خود فریدون را از ترس ازدهاک (مظهر بدیها و ستمگریها) از این سوی به آن سوی می‌برد، سرانجام نزدیک کوهی توجه می‌یابد:

یکی مرد دینی بدان کوه بود
فرانک بدو گفت کای پاکدین
بدان کان گرانمایه فرزند من
ببرد سر و تاج ضحاک را
ترا بود باید نگهبان اوی
که از کار گیتی بی‌اندوه بود
منم سوگواری از ایران زمین
همی بود خواهد سر انجمن
سپارد کمر بند او خاک را
پدروار لرزانده بر جان اوی

پس‌درفت فرزند او نیکمرد
نیارود هرگز بدو باد سر

در جای دیگر، در مقام معلمی موبدان آورده است:

ز دانشگان دانش آموختن
دلش را ز دانش برافروختن
خور و خواب با موبدان خواستی
همه دل به دانش پیاراستی

ه - نهاد آموزش

فردوسی، اشاره دارد که در آغاز فرمانروایی ساسانیان:

به هر برزن اندر دبستان بُدی
همان جای آتش پرستان بُدی

در آنجا آموزشها در سطوح گوناگون انجام می‌شد. مدرسان این دبستانها در پاره‌ای از اشعار فردوسی زیر عنوان فرهنگی و فرهنگیان، یاد شده‌اند:

همان کودکش را به فرهنگیان
سپردی چو بودی از آهنگیان
کسی کش بود مایه و سنگ آن
دهد کودکان را به فرهنگیان

از زبان اردشیر در برگزیدن فرهنگیان برای شاپور:

بیاورد فرهنگیان را ز شهر
کسی کش ز فرزانی بود بهر
نبشتن بیاموختش پهلوی
نشست سرافرازی و خسروی

همان جنگ را گرد کردن عنان
ز بالا به دشمن نمودن عنان
زمانی که شاپور آماده آموختن می‌شود:

وزو شادمان شد دل مادرش
بیاورد فرهنگ جویان برش

فردوسی در جای دیگری از یزدگرد و فراخواندن موبدان، و گفتار آنان سخن به میان آورده که نشان دهنده توجه گروه‌های حاکمه جامعه به امر آموزش و پرورش است:

نگه کن به جایی که دانش بود
زداننده کشور به رامش بود

ز پر مایگان رایگانی گزین
هنر گیره این شاه خرم نهان
چو بشنید از آن موبدان یزدگرد
همانگه فرستاد کس ها به روم
همان نامداری سوی تازیان
بهر سو همی رفت خواننده‌ای
بجوید سخنگوی و دانش پذیر
بیامد ز هر کشوری موبدی
یکایک بدین بارگاه آمدند
پرسید بسیار و بنواختشان
برفتند فجان و منذر به شب
بزرگان چو در پارس گرد آمدند
همی گفت هرکس که ما بنده‌ایم
که باید چنین روزگه از مهان
به برگردد و دانش آموز دش
ز رومی و از هندی و پارسی
هم از فیلسوفان سیاردان
همه سر به سر خاکپای وی ایم
نگر تا پسندت که آید همی

که باشد ز کشور برو آفرین
ز فرمان او شاد گردد جهان
ز کشور فرستادگان کرد گرد
به هند و به چین و به آباد بوم
شد تا بیند ز سود و زیان
که بهرام را پروراننده‌ای
پژوهنده اختر و یاد گیر
جهان دیده و نیک پی بخر دی
پژوهنده نزدیک شاه آمدند
به هر برزنی جایگر ساختشان
بسی نامور نیزه دار از عرب
بر نامور یزدگرد آمدند
به فرمان خسرو شتابنده‌ایم
که تا بنده فرزند شاه جهان
دل از تیرگیها بیفروزدش
نجومی دگر مردم هندسی
سخنگوی و از مردم کاردان
به دانش همه رهنمای وی ایم
دگر سودمندت که آید همی

یزدگرد، فرزند خود بهرام را به منذر سپرد و او، برای تعلیم شاهزاده را به یمن برد. این مسأله صرفنظر از صحت و سقم تاریخی، نشان دهنده بخشی از آموزشهای درباری است که فردوسی به نظم کشیده است:

چو شد هفت ساله به منذر چه گفت
چنین گفت کای مهتر سرفراز
به داننده فرهنگیانم سپار
بدو گفت منذر که ای سرفراز
چو هنگام فرهنگ باشد ترا

که این رای با مهتری بود جفت
ز من کودکی شیرخواره مساز
که آمد کنون گاه آموزگار
به فرهنگ نوزت نیامد نیاز
به دانایی آهنگ باشد ترا

به ایوان نمانم که بازی کنی
چنین پاسخ آورد بهرام باز
مرا بخردی هست اگر سال نیست
ترا سال هست و خرد کمتر است
ندانی که هرکس که هنگام جست
تو گر باز هنگام جویی همی
همان کار بی‌گاه بی‌بر بود
هر آن چیز کاندلر خور پادشاست
سر راستی دانش آید نخست

منذر با شنیدن گفتار بهرام، نام یزدان بر زبان آورد و بدون درنگ:

فرستاد هم در زمان رهنمون
سه موبد نگه کرده فرهنگ جوی
یکی تا دبیری بیاموزدش
یکی آنکه دانستن باز و یوز
و دیگر که چوگان و تیر و کمان
چپ و راست پیچان عنان داشتی
سدیگر که از کار شاهنشهان
به گوید به بهرام خسرو نژاد
چو آن موبدان پیش منذر شدند
تن شاهزاده بدیشان سپرد
چنان گشت بهرام خسرو نژاد
هنر هر چه بگذشت بر گوش او

حاصل سخن

نظام آموزشی کودکان و نوجوانان در دوره ساسانیان به گونه‌ای دنباله منطقی و اجتماعی مجموعه تاریخی فرهنگ ایرانی، جلوه‌های روشن‌تر و با استمراری به دست آورده است. در آغاز هدف آموزش ایجاد وحدت جامعه از لحاظ دینی و

ببازی همی سرفرازی کنی
که از من تو بیکار خردی مساز
بسان گوانم پر و بال نیست
نهاد من از رای تو دیگر است
ز کار آن گزیند که باید نخست
در اندیشه دل را بشویی همی
بهین از تن مردمان سر بود
بیاموزیم تا بدانم سزاست
خنک آن کز آغاز فرجام جست

نابرا در را یگانه دارند و آنچه اندوخته‌اند، به همگان بیاموزند و بدانند که به درد است آن کس که خرد ندارد و در گیتی تابی دانشی، رخت بر نبندد، ستم و بیدادگری پایان نپذیرد.

اما نویسا بودن در پیوند مستقیم با حکومت و اقتصاد، نقش یافته و "دبیری" یکی از اهداف بنیادی به شمار رفته است.

در اندرزهای کهن آمده است:

"دبیری آنگونه (است) که خوب نویسی، تندنویسی، باریک دانشی، گامکار انگشت و فرزانه سخن" باشند^{۴۷} و بزرگمهر حکیم در انجمن موبدان به زبان فردوسی بیان می‌دارد:

دبیری بیاموز فرزند را
دبیری رساند جوان را به تخت
دبیری است از پیشه‌ها ارجمند
چو با آلت و رای باشد دبیر
بهردمند باید که باشد دبیر
بشیدار و سازنده پادشا
شکیبا و با دانش و راستگوی
چو با این هنرها شود نزد شاه

در جای دیگر فردوسی می‌گوید:

به ایران زبانها بیاموختند
هر آنکس که از دانش آگاه بود
روانها به دانش بیفروختند
ز گویندگان بر در شاه بود

تاریخ اجتماعی آن روزگار، نشان داده است که هر کس، از هر گروه و طایفه، در مرتبتی نبود که بتواند به مقام دبیری رسد. با اینکه نظام جامعه به صورت "کاست CASTE" نبود اما شکستن دیوار منزلتها و عبور از آن نیز، بسیار مشکل بود، داستان کفشگر ایرانی و انوشیروان، که فردوسی آن را به نظم کشیده، به تواتر در آثار محققان معاصر آمده است^{۴۸}.

سیاسی بود که خانواده را در داشتن وظایف سنتی کارایی می‌داد و بیرون از این نهاد، آموزشگری در آموزشگاههای جدید (در کنار آتشکده و جدا از آنها)، نقش پیدا می‌کرد. آموزندگان (دختر و پسر)، از آموزشگران (مغان و موبدان، و مغان اندرزبند و هیربدان) پرتوانی که در مرتبتی احترام آمیز قرار داشتند، برخوردار می‌یافتند و برنامه‌های آموزشی جلای بیشتری به دست می‌آورد به طوری که یکی از شیوه‌های ماندنی پرورش و اخلاق، "اندرزنامه‌های" باقی مانده از دوره ساسانیان، و ادامه نگارش آنها در دوران اسلامی نشان داده است که فرهنگیان مسلمان اعم از ایرانی و غیر ایرانی، هم در محتوا و هم در نحوه بیان و نگارش، متأثر از آن‌ها بوده‌اند و در این دوره «آداب الفرس» به گونه‌گزیده اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی ایرانیان، نه تنها مورد توجه زایدالوصف قرار گرفت، بلکه ارزشهای ملی و انسانی مردم این سرزمین، که ریشه‌های عمیق فرهنگی دارد، در حیات نوین اسلامی، گسترش و ژرفای معنوی بیشتری پیدا کرد. این امر در کتب اخلاقی و اجتماعی فارسی و آثار شاعران و نویسندگان برجسته ایرانی مشهود است و حکیم بزرگ فردوسی طوسی در بیان تاریخی خود، بسیاری از مسائل تربیتی و چگونگی امر آموزش را به نظم آورده است. آنچه از کلیات برشمرده به دست می‌آید، اهمیتی است که ایرانیان، به قدر توان و موقعیت زندگانی اجتماعی و اقتصادی خود برای فرزندان قائل بودند، و با تساهل نسبی اما پذیرش اصل تفرد کودک را به آیین خود، پرورش می‌دادند. فرزند باید "بشت" کند، لیکن تا سن هفت سالگی نباید بر او سخت گرفت. از این سن به بالا وظایف تربیتی خانواده، فزونی می‌یابد و اگر کوتاهی شود، گناه بر والدین است. کودک باید، توسط هیربدان و موبدان آموزشهای بیشتری فراگیرد. تا از "پل چینود" به راحتی به گذرد و "تنگی دوزخ" آسایش نرساند و به آسانی "بهشت" را دریابد بدین اعتبار هیربدان (معلمان و مدرسان) تعهدی چشمگیر دارند، زیرا پدران پرورش دهنده تن هستند و هیربدان روان را مهذب می‌سازند.

آموزگار که منزلی والا دارد: باید خود کردارگر اعمالی باشد که بیان می‌دارد، دانسته‌های خود را زمانی آموزش دهد که خود به درستی آنها باور داشته باشد. با سخنانش اندیشه و کردار، کودکان و نوجوانان را تباہ نسازد. نیک سخن گوید و نیک رفتار کند تا اهوره مزدا بر او نیکی روا دارد.

هیربدان پرهیزگار در مقام تعلیم، بیگانه و هم کیش، دوست و ناآشنا، برادر و

فزون بر این مسأله فرزندان خاندانهای معتبر و مرفه نیز، زمانی که از دانشی آگاه می شدند در خدمت نظام حکومتی و درگاه شاهان در می آمدند و به زبان دیگر جذب قدرت می شدند، داستانی که همانندی بسیار در تاریخ جوامع بشری دارد. این امر و پاره‌ای امور مبتنی بر اصل تفرّد و تعبد و اطاعت کورکورانه، نقاط ضعفی است که در نظام آموزشی ایرانیان در عهد باستان به چشم می خورد و در رابطه با نهادهای حکومتی و بالمآل اقتصادی به انسان مداری و آزادگی انسان ایرانی آسیب رسانده است لکن نقطه‌های مثبتی چون بلندنظری، فراهم آوردن زمینه‌های سازندگی و دفاع و سلحشوری و دلیری نیز در آن نظام دیده شده است به طوری که نمی توان آنرا به کلی فاقد ارزشهای پویا دانست. و بی شک اگر زمینه‌های مثبت در آن نظام فرهنگی وجود نداشت، بهیچ وجه در "تمدن درخشان اسلامی"، نقش اخلاق و تعیین کننده را ایرانیان به دست نمی آوردند، و تداوم این امر تا امروز باقی نمی ماند.

* پی نوشتها و مآخذ:

۱. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشیدیاسمی (تهران - ابن سینا ۱۳۵۱ ش) ص ۱۱۷.
۲. اشاره به این ابیات شده است:

... چه کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
از ایشان بجز نام نشنیده‌ام
شاهنامه فردوسی متن انتقادی، ج هفتم به اهتمام م. ن عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین (مسکو، انستیتوی ملل آسیا ۱۹۶۸ م) ص ۱۱۶.

۳. ایران در زمان ساسانیان ص ۱۱۷.
۴. مطلبی که در باب برزویه طبیب در کلیله و دمنه آمده و مورد توجه مورخان نیز قرار گرفته است، نشان دهنده اوضاع پایانی دوره ساسانیان است که قرن‌ها بعد انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، آن را ترسیم کرده است: "در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردان از تقدیم حسنات قاصر گشته... کارهای زمانه میل به ادباز دارد و چنانستی که خیرات مردم را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروک و جهل مطلوب و لوم و دنالت مستولی و کرم و مروت منزوی و دوستی ضعیف و عدلوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شیریان فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب، دروغ موثر و مکر و راستی مهجور و مردود و حق منزه و باطل مظفر و متابعت هوی سنت منبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع و مظلوم محق و ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرض غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازه و خندان..."

تصحیح محتبی مینوی (تهران - دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش) صص ۵۶-۵۵.

۵. برای آگاهی بیشتر به بینید:

عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، (تهران، امیرکبیر ۱۳۵۵ ش) ← فرجام ساسانیان.

۶. مرحوم ملک الشعرا بهار در این مورد نوشته است:

"دوران سلطنت پادشاهان بعد از پرویز دوران ضعف و فساد و دوران آفت و بلا بود. هیچ يك را نیز کفایت یا مجال آن نبود که ملکی فرسوده و آشفته را توانی و قراری دهد بعضی از آنها کودکان یا جوانان نوحاسته بودند که آیین ملکداری نمی دانستند و دستخوش درباریان و نزدیکان خویش بودند. دو تن نیز زنان بودند که هر چند مردانه برای نگهداشت تاج و تخت کوشیدند لیکن احوال زمانه آنها را مجال نمی داد. يك تن از آنان غاصبی بود که با بیگانه در ساخت و با زور و فشار يك چند بر تخت لرزان ساسانیان برآمد اما بزرگان و نجبا سلطنت او را تحمل نکردند و او را هلاک کردند. غالب این پادشاهان بازیچه سرداران و بزرگان بودند."

"دومین ملکه ایران" مجله مهر، س ۷ - ش ۱، (تهران ۱۳۲۱ ش)، صص ۱۸، ۲۷، ۷۳، ۸۱.

۷. کریستین سن دقیقاً چنین می نویسد:

"مطلقاً از تعلیمات ابتدایی ازمان آگاهی نداریم، بلاشک قسمت اعظم کشاورزان بیسواد بوده‌اند. دیهگانان گویا عموماً مختصر سواد داشته‌اند. قرن‌ها پس از انقراض دولت شاهنشاهی ساسانی این طایفه روایات و افسانه‌ها و تاریخ ملی را نگاهداشته بودند."

آنگاه کریستین سن می گوید (جماعت بسیاری...) و اضافه می کند "چون از این بگذریم عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشته‌اند" ایران در زمان ساسانیان ص ۴۳۸.

۸. یسناگراشی از پروداد به کوشش بهرام فره‌وشی (تهران - دانشگاه تهران ۱۳۵۴ ش) صص ۲۲۸ فقره‌های ۷-۱۰.

۹. همان کتاب (یسناغ یازده) بند سه مهریشت.

۱۰. کریستین سن می نویسد "منابع تاریخی که داریم اطلاعی در باب تعلیم دختران بدست نمی دهند بارتلمه (= زن در حقوق ساسانی ص ۸) چنین حدس میزند که تعلیم دختران بیشتر مربوط به اصول خانه‌داری بوده است. بعلاوه بیغ نسک (= دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۷، فقره ۹) صریحاً از تعلیمات زن در فن خانه‌داری بحث می کند، معتدلك زنان خانواده‌های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیقی در علوم تحصیل می کرده‌اند و این مطلب از يك عبارت کتاب "فادیگان هزار داستان" بدست می آید و آن این است: یکی از قضاه در موقعیکه بد محکمه میرفت، پنج زن او را احاطه کردند و یکی از آنها سئوالاتی از او نمود راجع به بعضی از موارد مخصوصه در باب گروه و ضمانت. همین که به آخرین سوال رسید، قاضی جواب نداشت آنگاه یکی از زنان گفت "ای استاد، مغزت را از این باب خسته میکن، و بی تفاوت بگو نمی دانم، بعلاوه ما خود جواب آن را در شرحی که مگوگان اندرز بد نوشته است، خواهیم یافت" ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۰.

۱۱. اسدالله بیژن، چشم انداز تربیت در ایران باستان یا سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، (تهران، ابن سینا ۱۳۵۰ ش) ص ۶۱.

۱۲. کریستین سن می نویسد: "راجع به تعلیم کودکان و جوانان طبقات عالی اطلاعات دقیق تری در دست داریم، عده‌ای از نجیب زادگان، مانند عهد هخامنشی در دربار یا جوانان خاندان سلطنت بقسمی از تعلیم نایل می شوند و در تحت ریاست "آموزگار اسواران" تعلیم می یافتند"، ایران در زمان ساسانیان ص ۴۳۸.

۱۳. کریستین سن در این باب می نویسد: "خواندن، نوشتن و حساب و چوگان بازی و شطرنج و سواری و شکار را در آنجا فرا می گرفتند. حاجت بذکر نیست که قبل از همه چیز نجیب زادگان برداشتن و بکاربردن سلاح می آموختند" همان کتاب ص ۴۳۸ - ۴۳۹.

۱۴. وندیداد، ترجمه سید محمد علی داعی الاسلام (حیدرآباد کن بی تا) باب ۸ بند ۶.
۱۵. در مورد گروه‌های اجتماعی و نظام مراتب در دوره ساسانیان به بنید ایران در زمان ساسانیان، فصل دوم ص ۴۳۹.
۱۶. همان کتاب ص ۴۳۹.
۱۷. مرتضی راوندی تاریخ اجتماعی ایران (تهران، امیرکبیر ۱۳۳۱ ش) ۵۱۴/۱.
۱۸. برای آگاهی از پاره‌ای مطالبی دیگر به بنید:
- علی‌رضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، (تهران موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی)، ۱۳۵۰ ش.
- عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران (تهران، دانشگاه تهران - چاپ‌های متعدد).
۱۹. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح (تهران ۱۳۳۳ ش) ۱۵۸/۱ نیز ترجمه چند متن پهلوی، ملك الشعرا بهار، به کوشش محمد گلین (تهران، سپهر ۱۳۴۷ ش) صص سیزده - بیست و چهار (به نقل از (سبک شناسی ج ۱).
۲۰. با استفاده از پژوهش‌های معتبر این گروه از جمله آثار وست (West) که مورد توجه همه پهلوی‌شناسان قرار گرفته است، می‌توان جدول زیر را فراهم کرد:

نوع کتاب و رساله	عدد کتاب و رساله	عدد واژه‌ها
ترجمه متون اوستا	۲۷	۱۴۱,۰۰۰
متون موضوعات مذهبی	۵۵	۴۴۶,۰۰۰
متون موضوعات غیر مذهبی	۱۱	۴۱,۰۰۰
جمع	۹۳	۶۲۸,۰۰۰

برای آگاهی از نام و نشان‌های هر کتاب و رساله به بنید:

ترجمه چند متن پهلوی صص سیزده - نوزده تاریخ ادبی ایران ص ۱۵۸ - ۱۶۷.

۲۱. برای آگاهی از فهرست دانشمندی که در آثار خود به این مسأله پرداخته‌اند به بنید: ایران در زمان ساسانیان ص ۹۳-۷۷.
۲۲. جمله‌های زیر روشنگر این امر می‌تواند باشد:

در مقدمه کتاب ادب الکبیر ابن مقفع آمده است:

"گذشتگان به سبب شدت اهتمام به ثبت و ضبط تجارب خود، اگر کسی در جایی بود که بر مطالبی از علم یا سخنی نیک و صواب راه می‌یافت و وسیله‌ای برای ثبت و ضبط آن نداشت آن را بر سینه صخره‌ها می‌نگاشت تا مبدا مرگ او را در یاد و آن نکته‌ها از آیندگان پوشیده ماند." محمد محمدی، ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام (تهران وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۲ ش) ص ۱۷.

در نوشته‌های جاحظ مولف قرن سوم هجری آمده است:

"ایرانیان به سبب اهتمام و عنایتی که به این گونه مضامین مشترک داشته‌اند، موعظه‌ها و پندهای عام‌المنفعه را هم مانند تاریخ حوادث بزرگ و اموری که نشانه سرافرازی و افتخاراتشان بوده علاوه بر کتب بر صخره‌های عظیم نیز می‌نگاشته یا در بناهای بزرگ به یادگار می‌گذاشته‌اند" همانجا.

رودکی سمرقندی شاعر قرن سوم نیز در منظومه گلبله و دهنه خود به این مسأله اشاره دارد:

مردمان بسخورد اندر هر زمان / راه دانش را به هرگونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند / یا به سنگ اندر همی بنگاشتند

۲۳. محمد محمدی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی (تهران، دانشگاه تهران ۱۳۵۶ ش) گفتار نهم، همچنین کتاب

Iranian Influence on Moslem Literature

- تالیف اینوسترانزف Inostranzev محقق و خاورشناس روسی که یکی از دانشمندان پارسی به نام نریمان در سال ۱۹۱۸م در بمبی به زبان انگلیسی ترجمه و انتشار داده و مورد استناد استاد محمدی قرار گرفته است.
۲۴. به بنید مینوی خود ترجمه دکتر احمد تفضلی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴ ش) "اندرز آذربادماوسیندان" ترجمه دکتر ماهیار نوایی، مجله دانشکده ادبیات تبریز (سالهای یازدهم و سیزدهم)، "اندرز دانیایان بمزدیستان و اندرز خسرو قبادان" ترجمه دکتر ماهیار نوایی، مجله دانشکده ادبیات تبریز (سال دوازدهم)، "چند متن کوچک پهلوی (اندرزهای پیشینیان و جز آن)" ترجمه دکتر ماهیار نوایی مجله دانشکده ادبیات تبریز (سال دوازدهم)، "گزیده اندرز پوریونکیشان" ترجمه دکتر ماهیار نوایی مجله دانشکده ادبیات تبریز (سال دوازدهم)، "یادگزر بزرگمهر" ترجمه دکتر ماهیار نوایی مجله دانشکده ادبیات تبریز (سال یازدهم)، "چند اندرز از کتاب پهلوی، "دانا و مینو خورد" ترجمه دکتر فرهاد آبادانی مجله دانشکده ادبیات تبریز (سال شانزدهم) "خسرو قبادان و ریدکی" گزارش سعید عربان مجله جیستا (سال یکم) روایت پهلوی ترجمه خانم دکتر مهشید میرفخرانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷ ش و گزیده‌های زادسپرم ترجمه دکتر محمدتقی راشد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش همچنین چند متن دیگر که به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد، چون: اندرز کودکان، توسط خانم دکتر کنایون مزداپور، شایست، ناشایست توسط خانم دکتر کنایون مزداپور، که مورد استفاده نگارنده قرار گرفت و از این بابت از همکاران کریم خود سپاسگزاری می‌شود.
۲۵. ترجمه دکتر ماهیار نوایی، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۲ (۱۳۳۹ ش) ص ۵۲۵-۵۳۵.
۲۶. ترجمه دکتر ماهیار نوایی، مجله دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۱، ۱۳ (۴۰-۱۳۳۸ ش) ص ۵۱۸-۵۲۸، ۱۳-۱۱.
۲۷. ترجمه فرهاد آبادانی، مجله دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۶ (۱۳۴۳ ش) ص ۲۴۸.
۲۸. صدر نثر (۴۷ و ۵۱)، ترجمه خانم مهشید میرفخرانی (زیر چاپ توسط موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی) منبع اصلی: The Pahlavi Rivayat, ED. BY. E. B. N. Dhabhar, Bombay 1913.
۲۹. این متن توسط خانم کنایون مزداپور از زبان پهلوی به فارسی امروزی در آمده و بزودی با تعلیقات انتشار خواهد یافت.
- منبع اصلی:
- Andarz - i Kotakan, Dastar Hoshang, Memorial Votum, (Bombay, 1978) PP 482-9
۳۰. جنبش شعوبه صرفظفر از تنوع عقیدتی، بنیاد آن در تساوی طلبی و دوری از امتیازات نژادی بود که اسلام محمدی (ص) به آن سفارش میداد و گزینش نام باتمسک به آیه شریفه "انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم" سوره حجرات ۱۳ خود نشان دهنده این امر است.
۳۱. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، (تهران - امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش) ۱۳۱/۱-۱۴۰.
۳۲. ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام ص ۲۵.
۳۳. مقدمه دکتر بهروز ثروتیان بر جلدیادان خرد، تالیف احمد بن محمد بن مسکویه، ترجمه تقی الدین محمد ارجانی شوشتری (تهران - موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل - مونترال - ۱۳۵۵ ش) ص ۳۴ - ۳۵.
- برای آشنایی به یکی از کتابهایی که در این باب تحریر یافته، بخشی از فهرست به شرح زیر آورده می‌شود:

- مواعظ آذرباد - سخنان بزرگمهر (آداب بزرگمهر) - حکمتها و دانشهای کسری قباد - وصیت بزرگمهر - حکمتها و دانشهای انوشیروان - حکمت‌هایی از بهمن اسفندیار (حکم بهمن الملک) - عاداتهای پیشینیان - عهدنامه ملکی از ملوک فرس - جمشید - گفت هرگز ملک به خورشید - حکیم فرس آذرباد - فصلی از کلام حکیم فارسی (فصل من کلام حکیم آخر فارسی) - دیگری - دیگری - وصیتی دیگر از فارسیان - دیگری از حکمای فارس - دیگری - سخنان حکیم دیگر و جز اینها.
۳۴. ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام ص ۲۲، برای آگاهی بیشتر درباره "اندرزنامه‌های پهلوی" و کتابهایی که در موضوع ادب به زبان عربی تالیف شده به بنید: کتاب دیگری از همین مولف زیر عنوان فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی ص ۳۰۸-۳۸۸.
۳۵. مقدمه بر ظفرنامه منسوب به شیخ رئیس ابوعلی سینا (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ش) ص ۳۲.
۳۶. همان مقدمه ص ۳۲.
۳۷. همان مقدمه ص ۳۱.
۳۸. همان مقدمه ص ۳۸-۳۹.
۳۹. در باب مفاهیم اخلاقی و ریشه‌های آن در ادب فارسی، آخرین تحقیق و تحلیل علمی توسط یکی از ایران شناسان فرانسوی به نام پروفیسور شارل فوشه کور به زبان فرانسه فراهم شده است، به بنید:
- Fouchecour, Ch-H. de
Moralia, Les Nations Morales dans la Literature Persane 3-4/9-13^e s.
Editions recherches Sur les Civilisations, Paris 1987.
۴۰. چنانکه نظامی گنجوی در ارتباط آموزشگاه‌ها با آتشکده‌ها به وضوح آورده است:
- چنین بود رسم اندر آن روزگار
همو در تربیت بهرام گور آورده است:
- شاهزاده در آن حصار بلند
جز به آموختن نبودش رای
تازی و پهلوی و یونانی
آنچنان بهره‌مند شد بهرام
چون هنرمند شد به گفت و شنید
در سلیح و سواری و تک و تاز
نیغ صبح از سنا نگذاری او
آنچنان دوخت سنگ خاره به نیر
- پرویش می‌گرفت سالی چند
بود عقلش به علم راهنمای
یاد دانش مخ دیستانی
که اصل هر علم را شناخت تمام
هنر آموخت پس سلاح گزید
گوی برد از سپهر چوگان باز
سپر افکند با سواری او
که بدوزند پر نیان به حریر
۴۱. مقایسه "یادگار بزرگمهر با شاهنامه"، نشریه، دانشکده ادبیات تبریز، ص ۱۱ (پائیز ۱۳۳۸ ش) ص ۳۲۰-۳۲۳.
۴۲. به بنید "بررسی واژه فرهنگ در شاهنامه فردوسی" نوشته دکتر ناصر تکمیل همایون "مجموعه جامعه و فرهنگ" زیر چاپ.
۴۳. فردوسی در این بیت، آیه کریمه زیر را مورد نظر داشته است:
بوتی الحکمه من یشاء و من بوت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً (بقره/۲۷۶).

۴۴. فردوسی در این بیت، آیه کریمه زیر را مورد نظر داشته است:
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (زمر/۱۳)
۴۵. فردوسی در این بیت، آیه کریمه زیر را مورد نظر داشته است:
فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (زمر/۲۰)
۴۶. نگارنده از دو مقاله زیر سود جسته است:
"بررسی پندهای فردوسی از دید فرهنگ ایران" نوشته سلیم نیساری، مجله هنر و مردم دوره ۹ ش ۱۰۲ و ۱۰۳ (فروردین و اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ ش).
- "آموزش و پرورش در ایران باستان بر بنیاد شاهنامه" نوشته علیقلی اعتماد مقدم مجله هنر و مردم، دوره ۹- ش ۹۹ (دی ماه ۱۳۴۹ ش).
۴۷. اندرزنامه خسرو قبادیان ص ۱۰۹۰.
۴۸. اشاره به داستان وام خواهی انوشیروان از سوی کفشگر، مشروط بر این که فرزندش در زمره دیران درآید، بدین شرح از زبان کفشگر:

یکی پودارم رسیده به جای
اگر شاه باشد بدین دستگیر

به فرهنگ جسوید همی رهنمای
که این پاک فرزند گردد دبیر

امامش نمی پذیرد و پس از بیان دلالتی مبتنی برخواستگاه خاندانی و حکومتی، خطاب به بزرگمهر می افزاید:

چو بازارگان بچه گردد دبیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت
هنر باید از مرد موزه فروش
به دست خردمند مرد نژاد
به ما بر، پس مرگ نفرین کند
هم اکنون شتر باز گردان ز راه

هنرمند و با دانش و یادگیر
دبیری بیسایندش پیروز بخت
سپارد بدو چشم بینا و گوش
نماید جز از حسرت و سرد باد
چو آیین این روزگاران بود
درم خواه، از موزه دوزان مخواه